

# دانشمند خداناباور وجود ندارد: آغازی بر فلسفه علم اسپینوزا

حسام محمدی

کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس

h-mohamadi@modares.ac.ir

## چکیده

اتحاد علوم از پروژه‌های قدیمی فلسفه است. در این مقاله نشان می‌دهیم که اسپینوزا با طرح مفهوم خدا راه حلی برای این موضوع ارائه می‌دهد. این تفسیر اولاً ابهامات فلسفه اسپینوزا در صحبت از خدا، جوهر و صفات را برطرف می‌کند و ثانیاً نشان می‌دهد که اسپینوزا برخلاف بسیاری از فیلسوفان قبل و بعد از خود، متافیزیکی عجین با علوم مدرن معرفی می‌کند. در واقع، اصل حاکم بر متافیزیکورزی اسپینوزا مراعات علوم طبیعی به عنوان یگانه راه شناخت واقعیت است.

که دانش آن روز طوری پیش میرود که پذیرش برخی اصول و مبانی را بر ما تحمیل میکند و اگر این مبانی پذیرفته نشوند علم قوامی ندارد. در واقع علمورزی به شیوه آن دوره که تا روزگار ما ادامه پیدا کرده تنها در سایه بعضی اصول ممکن است. یکی از بنیادیتربین این مبانی علم پذیرش وجود جوهر یا خداست. در این نوشته میکوشم نشان دهم که جوهر چگونه نقش کلیدیاش را در فلسفه علم اسپینوزا ایفا میکند و چطور وجود خدا نقطه شروع عزیمت علم است.

## مسئله عینیت علمی و اثبات در علم

چطور مطمئن باشم که اگر خودکاری را که در دست دارم رها کنم به زمین خواهد افتاد؟ به نظر میرسد نتوان به هیچ طریقی یقین داشت که تجربیات گذشته در این آزمایش جزئی هم تکرار میشود. این دغدغه سالها قبل از هیوم و قرن‌ها قبل از پوپر وجود داشته و اسپینوزا و همعصرانش به تامل در مورد آنها پرداخته بودند. در سال ۱۶۶۱ آلدنبرگ در توصیف یکی از آزمایشهای بویل که برای اثبات اینکه خواص ثانویه از خواص اولیه ناشی میشود طراحی شده بود نامهای به اسپینوزا نوشت. فیلسوف هلندی پاسخ داد:

از آنجا که هیچیک از توصیفات به صورت ریاضی ارائه نشده است آزمایش نمیتواند

یکی از وظایف اصلی فیلسوفان تحلیل و بررسی ساختارهای موجود است. به عنوان مثال فلسفه حقوق میکوشد تا توضیح دهد سیستم حقوقی چطور کار میکند. فیلسوف علم هم از این قاعده مستثنی نیست. او میکوشد در مورد مفروضات دانشمندان، تعامل کارکرد علمی<sup>۵۹</sup> و اعتبار معرفتی<sup>۶۰</sup> و نقشه پیشروی کارگزاران علم صحبت کند، حال آنکه شاید خود دانشمند به این همه آگاهی نداشته باشد.

یکی از مهمترین فیلسوفان علم مدرن باروخ اسپینوزا است. اسپینوزا میخواست توضیح دهد

قانعکننده باشد... بسیاری اتفاقات روزمره میتوانند نشاندهنده این باشند که خواص ثانویه ناشی از شکل و حرکت ذراتند و نیازی به آزمایش پرزرق و برق بویل نبود (Spinoza, 1966:92).

این متن به گمان بعضی جلوه‌های از ضدیت اسپینوزا به منزله فیلسوفی عقلگرا با آزمایش و تجربه‌گرایی (Maul, 1986:3-15) یا لاقول یک قضاوت ناعادلانه در مورد تلاش‌های بویل تلقی میشود (Lecrivain, 1986:15-60). با اینحال واقعیت آن است که اسپینوزا نه با سنت آزمایش کردن مخالف است و نه با نتیجه آزمایش بویل بلکه معتقد است برای اینکه گزاره‌های علمی اثبات شوند به چیزی بیشتر از تجربه صرف احتیاج است. در واقع بنیادپترین گزاره‌ها باید به صورت پیشینی کشف شوند.

اهمیت کار اسپینوزا در این است که علمورزی آن روزهای اروپا را پایه متافیزیکش قرار میدهد. او میبیند که روند علم به نحوی پیش میرود که تو گویی برخی اصول پیشاپیش پذیرفته شده‌اند و میکوشد این اصول را آشکار کند. اما قبل از اینکه به این اصول پردازیم باید قدری دقیقتر دغدغهای علم مدرن را بشناسیم.

### ابژه شناخت علمی

در دوره مدرن، علم<sup>۶۱</sup> و علمورزی جنبه معرفتی دارد. در واقع شخص دانشمند با کشفیات علمی واقعیت را بهتر میشناسد. به این ترتیب فیلسوف علم باید توضیح دهد که شناخت علمی چگونه مصداقی از معرفت است. فلسفه مدرسی جوابهای سراسری به این پرسش دارد. در واقع، در مرحله متافیزیک همه چیز در فلسفه مدرسی رو به راه است و هدف علم مشخص است: شناخت تک به تک اشیا؛ با این حال عصر مدرن با طغیانی علیه روششناسی علمی و نحوه پاسخ به سوالات مذکور آغاز میشود. فیلسوفان مدرسی در پاسخ به این پرسش که چرا خورشید گرم است میگفتند: «چون گرما از ویژگیهای ذاتی خورشید است». اما دانشمندان قرن هفدهم چنین جوابی را توضیحدهنده و آگاهیبخش نمیدانستند و خواستار

تجدید نظر در شیوه علمورزی بودند. به این ترتیب دانش مدرن از پایه‌های متافیزیکی استوار فلسفه ارسطویی جدا میشود و علیرغم توفیقات چشمگیر عملی، به سرعت با این واقعیت مواجه میشود که بیمبنا و ناموجه رها شده است. یکی از جلوه‌های این مشکل این است که ابژه شناخت علمی در فیزیک جدید دیگر اشیا نیستند و هیچ شی جزئی در فرآیند بررسی علمی شناخته نمیشود. به فیزیک نیوتونی توجه کنید. بر مبنای این دانش، خودکار من و خورشید هر دو از این منظر تحلیل میشوند که جرم هستند و براساس قانون عمومی گرانش رفتار میکنند. با این حال جرم هیچیک از آن دو شی را به طور واحد متعیّن نمیکند. بنابراین فیزیک نیوتونی شناخت تنها<sup>۶۲</sup> خودکار من یا خورشید را ممکن نمیکند. در واقع، علم جدید با شناخت هیچ شیئی همراه نیست و این خیلی عجیب است که علمی که مدعی است ویژگی همه اشیا را به ما میشناساند در واقع هیچ شیئی را نمیشناسد.

### عینیت قوانین فیزیک

مشکلات علم مدرن تنها به معضلات نظری محدود نمیشود. دانشمندان مواجه با دغدغهای عملی هم هستند. حالا که به «جرم» به طور مستقل دسترسی نداریم، چطور میتوانیم مطمئن باشیم که تمام اشیا پیرامونمان جرم دارند؟ اگر به فرض جرم دارند از کجا میفهمیم که جرمشان از یک نوع است، یعنی دو شی مورد نظرمان حتماً تابع قانون جاذبه عمومیند؟ در واقع چطور مطمئن باشیم که خورشید طبق مجموعه قوانین ۱ و خودکار من طبق مجموعه قوانین ۲ رفتار نمیکند؟

به عنوان مثالی دیگر این چالش را در نظر بگیرید: ما میدانیم که قوانین فیزیک نیوتون به خوبی در مورد سیب بالای درخت، زمین، خورشید و همه اشیا ما به خوبی کار میکند. ما حتی کاملاً درک میکنیم که فیزیک به ما در فرستادن آدم به ماه یا حتی مقاصد دورتر کمک کند. با این حال، چطور قوانین فیزیک را در فاصله یک میلیارد سال نوری معتبر میدانیم و بر مبنای معادلات معمول به بررسی اجرامی در این فاصله میپردازیم؟ چطور

مطمئنیم اشیای اطراف ما (که تابع قوانین نیوتون هستند) همان نیروی گرانشی را که بین خودشان اعمال میکنند به اشیایی که در فاصله‌هایی بسیار دور قرار دارند هم اعمال میکنند؟ آیا این شکلی از ایمان، شبیه ایمان مسیحی نیست؟ اسپینوزا می‌آموزد که لزوماً اینطور نیست.

### فلسفه علم اسپینوزا

با وجود جدی بودن دغدغه‌های بالا، هیچکدام سدّ راهی برای علم نبوده و نیستند. همانطور که گفتیم عمل دانشمندان نشان‌دهنده این است که تو گویی مشکلات مذکور وجود ندارند. به این ترتیب هر دانشمند باید در نهان<sup>۶۳</sup> به اصول زیر پایند باشد:

- وظیفه شناخت علمی نه شناخت اشیای جزئی بلکه شناخت شیجرمدار است.

- در طبیعت همگنی<sup>۶۴</sup> حکمفرماست، یعنی همه اشیای تابع قوانین واحدند است.

اسپینوزا کار فلسفی خود را از این نقطه آغاز میکند. او می‌خواهد متافیزیک علمورزی دوره مدرن را شکل دهد و این متافیزیک باید به نحوی باشد که این دو اصل مهم در آن استنتاج شوند و در اینجاست که مفهوم خدا به فلسفه اسپینوزا راه می‌یابد.

### خدای اسپینوزا

مثل سایر فیلسوفان مدرن ابتدایی<sup>۶۵</sup>، اسپینوزا شیفته شکوه یونان باستان است. او در عین احترام به علم روز، میدانند که حفظ چهارچوب متافیزیک ارسطویی چه مزایایی دارد بنابراین نه راهی مثل راه بویل، که حساب متافیزیک را به کلی از علم جدا میکند، (Israel, 2001: 254) برمیگزیند و نه طریقی مثل لایبنیتس، که در آخر عمر ادعا میکند نظرش با مدرسیهایی یکی شده (Look, 2007: 364): او متافیزیکی ارسطویی را بر مبنای علم جدید پایه‌گذاری میکند. گفتیم که دانش مدرن دو اصل را مراعات میکند.

اول، میپذیرد که شیئی وجود دارد که ابژه شناخت علمی است و همه دانش فیزیک معطوف به آن است. دوم، قوانین علمی همهجا یکسانند و بنابراین ابژه علم یکتاست. اسپینوزا این شیء واحد را خدا مینامد.

بنابر توضیحات مذکور عجیب نیست که نقطه شروع متافیزیک علمی وجود خدا باشد. اسپینوزا در اخلاق، صفت<sup>۶۶</sup> را شیئی میداند که عقل آن را به مثابه مقوم ذات جوهر ادراک میکند (تعریف ۴) (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۵-۶). به این ترتیب، جرم صفت خداست: به وسیله جرم خدا ادراک میشود و خدا شیء جرم‌دار است. در چنین چهارچوبی انکار وجود خدا یا انکار یگانگیش ضدیت با علم مدرن است. اولی به این معناست که شیء جرم‌دار وجود ندارد و اساساً هیچ چیزی شناخته نمیشود و دومی به این معناست که ممکن است یکدستی در عالم علم وجود نداشته باشد؛ یعنی اگر طبق آزمایشی خودکارم را رها کردم و به زمین افتاد و طبق قانون عمومی گرانش اظهار کردم که هر جرمی به سمت زمین جذب میشود، تضمینی نیست که اگر مدادم را هم رها کردم به زمین بیفتد. این به این خاطر نیست که قانون جاذبه باطل است بلکه چون شاید جوهر مداد و خودکارم متفاوت باشد و قانون جاذبه عمومی توصیف‌کننده جوهر دیگر (جوهری که به شکل<sup>۶۷</sup> مداد من نمایان شده) نباشد.

برای روشن‌شدن موضوع با روایت استدلالهای اسپینوزا در اخلاق نشان میدهم که خدا چطور علم مدرن را نجات میدهد. اسپینوزا خدا را موجودی تعریف میکند که مقوم از صفات نامتناهی است (تعریف ۶) (همان: ۷-۸). در ادبیات مدرن ابتدایی، نامتناهی یعنی شامل هر تعدادی که قابل تصور است به این ترتیب هر صفتی که در نظر گرفته شود، مقوم ذات خداست. بنابراین جز خدا جوهر دیگری قابل تصور نیست چون تفاوت جوهرها باید به ناچار در صفاتشان باشد حال آنکه هر صفتی مقوم ذات خداست. در ادامه اسپینوزا ادعا میکند اشیای ضرورت طبیعت الهی ناشی میشوند (قضیه ۱۶) (همان: ۳۴) زیرا چیزی در خارج نیست

Implicitly ۶۳

۶۴ Homogeneity

Early Modern ۶۵

Attribute ۶۶  
mode ۶۷

### منابع:

اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Israel, J. (2001). *Radical Enlightenment: Philosophy and Making of Modernity 1650-1670*, Oxford: Oxford University Press.

Spinoza and cartesian"Lecrivain, A. (1986). . In *Spinoza and the Sciences*"mechanics (pp. 15 – 60), edited by Grene, M. & Nails, D. Dodrecht: D. Reidel Publishing Company.

Leibniz, G. (2007). *The Leibniz–Des Bosses Correspondence*. Edited and translated by Brandon Look and Donald Rutherford. New Haven: Yale University Press.

Spinoza in the Century of" Maul, N. (1986). . In *Spinoza and the Sciences* (pp."Science 3 – 15), edited by Grene, M. & Nails, D. Dodrecht: D. Reidel Publishing Company.

Spinoza, B. (1966). *The Correspondence of Spinoza*, transl. by A. Wolf, Frank Cassand Co., London.

که مانع از نشئت اشیا شود و هرچه طبیعت الهی اقتضا کند حاصل است و از روی این قضیه ثابت میکند که شیئی که به فعلی موجب شده است به واسطه خدا به آن موجب شده (قضیه ۲۶) (همان: ۴۷) و شیئی که به واسطه خدا به فعلی موجب شده نمیتواند خود را لاموجب گرداند (قضیه ۲۷) (همان).

تاویل این قضایا برای علم مدرن این است که ویژگیهای جرم (من جمله قانون عمومی گرانش) ناشی از طبیعت الهی است، بنابراین هر شیئی که به واسطه جرم داشتن موجب به رفتار خاصی شده است (مثل خودکار یا مداد من که با رها کردن به زمین میافتند) نمیتواند خود را لاموجب کند. به این ترتیب قوانینی که برای جرم نوشته میشوند اولاً به شناخت علمی میانجامد زیرا خدا را که ابژه شناخت علمی است به وسیله آنها میشناسیم و ثانیاً قوانین علمی بر همه اشیا حاکمند و اتفاقی از چهارچوبشان خارج نیست.

### نیوتون و اسپینوزا

در این نوشتار سعی کردم نشان دهم که میتوان قرائتی از فلسفه اسپینوزا ارائه کرد که سالها قبل از هیوم و کانت دغدغه عینیت علمی را داشته و برای این معضل راه حلی پیشنهاد کرده؛ با این حال اسپینوزا تا زمان هگل مورد توجه فیلسوفان غرب قرار نمیگیرد. این پدیده دو علت مهم دارد: اولی، بدنامی اسپینوزا به عنوان سمبل ارتداد؛ فیلسوفی که با آرای عجیب به جنگ مذاهب الهی رفته و دومی، برتریهای غیرقابلانکار فیزیک نیوتونی نسبت به فیزیکی که اسپینوزا پیشنهاد میدهد.

به این ترتیب، در کنار زدن فلسفه طبیعی اسپینوزا و پذیرش فلسفه طبیعی نیوتون کسی به بنیانهای متافیزیکی دو نظریه اعتنایی نکرد؛ حال آنکه آنطور که در این نوشتار سعی کردم نشان دهم، فیزیک نیوتونی با متافیزیک اسپینوزا به خوبی عجین و سازگار است. لذا برای همه کسانی که آرزوی اتحاد علوم<sup>۶۸</sup> یا جهانبینی علمی در معنای عام کلمه را دارند بازخوانی و بازاندیشی فلسفه اسپینوزا واجب است.